

شرح احوال و شهادت جناب ورقا و روح الله

دکتر مهدی ورقا

نظری به تاریخ ادیان نشان می‌دهد که همیشه مقارن ظهور مظاهر مقدسه نفوس مستعده ای مشمول هدایت الهی شده قلبشان به نور معرفت حق روشن و خود به شرف ایمان فائز می گردند و از برکت آن مسیر زندگی اخلاف و آیندگان خود را تغییر داده و موجبات فلاح و رستگاری آنان را نیز فراهم می نمایند . تاریخ این امر مبارک وجود صدها چنین نفوس مخلصه ای را ثبت و ضبط نموده است .

یکی از این ارواح مجرده که در سال دوم اظهار امر حضرت رب اعلی به شرف ایمان نائل گردید شخصی بود بنام حاج ملامهدی عطری که در شهر یزد سکونت داشت. علت شهرت ایشان به « عطری » بطوریکه در خاطرات جناب حاج محمد طاهر مالیری مرقوم شده آن بوده که همه ساله مقدار زیادی گل سرخ خریده و گلاب ممتاز و عطر بسیار خوب تهیه میکرده اند. اقبال حاج ملا مهدی به امر مبارک مدیون ارشاد جناب سیدیحیی دارابی ملقب به وحید بوده است . شرح تشریف جناب وحید به حضور حضرت رب اعلی و نحوه ایمانشان به امر مبارک و سپس مکتوبی که به میرزا لطف علی خزانه دار محمدشاه مرقوم و طی آن ایمان خود را به حضرت باب اعظم اطلاع دادند ، یکی از فصول بسیار موثر و تکان دهنده تاریخ نبیل را تشکیل میدهد . جناب وحید پس از فوز به ایمان با همان اسب و شمشیری که محمدشاه به ایشان داده بود تا عازم شیراز شده و صحت دعوی حضرت رب اعلی را تحقیق و رسیدگی نمایند ، عازم طهران شدند تا به حضور حضرت بهاء الله مشرف گردند . در سر راه طهران به شهر یزد وارد و مجدداً در میدان مصلا صندرخان که قبل از حرکت به شیراز نیز در آن میدان در حضور جمعیت کثیری از اهالی مأموریت خود را از طرف محمد شاه جهت تحقیق در مورد دعوی حضرت باب اعلام نموده بودند ، حقانیت ظهور جدید و ایمان خود را به امر مبارک در مقابل جمع کثیری از اهالی یزد علناً ابراز کردند و در همان جمع تعداد بسیاری از مستمعین از جمله حاج ملا مهدی عطری به ایشان گرویده و به امر مبارک مؤمن شدند. حاج ملا مهدی پس از فوز به ایمان ابتدا در صدد تبلیغ زوجة خود برمی آید و مبلغینی را که به یزد وارد می شده اند جهت بحث و مذاکره با مشارالیها به منزل خود دعوت می نموده و بالمآل موجب می شود که مشارالیها نیز به شرف ایمان نائل و فائز گردد.

حاج ملا مهدی دارای چهار فرزند بوده يك دختر به نام بی بی طویبی و سه پسر به اسامی میرزا حسین ، میرزا حسن ، و میرزا علی محمد. ذکر عنوان «میرزا» قبل از اسامی آنان به آن جهت بوده که مادرشان از ذریات حضرت فاطمه بوده است .

حضرت عبدالبهاء روح ماسواہ فداء در کتاب تذکرۃ الوفا (صفحة ۱۳۲ تا ۱۳۵) عنایتاً شمه ای از کمالات معنوی و فصاحت کلام و مراتب زهد و تقوای حاج ملامهدی واحاطۃ ایشان به تفسیر آیات و شوق و ذوقش به تبلیغ و هدایت نفوس به صراط مستقیم الهی را بیان می فرمایند . در خاطرات جناب محمد طاهر المابیری مذکور است که حاج ملامهدی پس از مراجعت از سفری که به سایر نقاط یزد نموده بوده احتفال بزرگی در منزل خود ترتیب داد و قریب دوست نفر از احباباً راجعت تلاوت آیات دعوت نموده و در آن محفل یکی از احباباً به نام درویش مهدی که لحن بسیار خوشی داشته اشعار می خوانده است . روز بعد مجتهد شهر شیخ محمد حسن سبزواری ایشان را به منزل خود طلبیده و به گماشتگانش دستور می دهد که ایشان را شدیداً چوبکاری و از یزد اخراج نمایند .

حضرت عبدالبهاء در تذکرۃ الوفا مرقوم فرموده اند که علمای یزد فتوای قتل حاج ملامهدی را داده بودند ولی یکی از مجتهدین صاحب نفوذ بنام حاج ملاماقراد کانی با آن موافقت ننمود . باین ترتیب حاج ملامهدی باتفاق دو پسر خود میرزا حسین و میرزا علی محمد از یزد خارج و از راه قزوین به طرف تبریز رفته و به منزل حضرات احمد اف میلانی وارد می شوند . پس از چندی که از اقامت شان در تبریزی گذرد طبق شرحی که بعداً خواهد آمد اقتران فرزند کوچک ترمیرزا علی محمد بادختر میرزا عبدالله خان نوری که پیشکار ولیعهد مظفرالدین میرزا بوده است ، واقع می شود و پس از انجام مراسم ازدواج به اتفاق میرزا حسین و میرزا علی محمد عازم کعبه مقصود و تشریف به حضور حضرت بهاء الله جل اسمہ الاعلی می گردند . حضرت عبدالبهاء در نطق مبارک به تاریخ ۳۰ می ۱۹۱۲ (که در جلد دوم خطابات مبارکه صفحه ۱۰۷ تا ۱۰۹ به طبع رسیده) اشاره به صدماتیکه حاج ملامهدی در اثنای سفر خود به عکامتحمل گردیده بود می فرمایند که او در حال تضرع و زاری قسمتی از راه را پیاده و قسمتی را سواره طی نموده تا به بیروت می رسد و در آنجا بعلت صدمات راه و نداشتن کفش مناسب پاهایش مجروح و بالاجبار بستری و به سختی بیمار میگردد و بآن حال پیاده و مناجات کنان به طرف عکاکرکت و به هرنحوه ممکن بوده خود را تا مرزعه رسانده و در آنجا به ملکوت الهی صعود می نماید و بعد خود آن حضرت می فرمایند « قبراورامن بدست خود ساختم والان در مرزعه است » .

پس از صعود حاج ملامهدی دو فرزندشان میرزا حسین و میرزا علی محمد به جانب عکاکرکت و به حضور جمال اقدس ابهی مشرف می گردند و میرزا علی محمد به محض زیارت جمال ابهی احساس می کند که طلعت قدسی را قبلاً نیز زیارت کرده است ولی نمی تواند بخاطر آورد که در کجا و بچه صورت بوده است تا این که در تشریف بعدی جمال مبارک او را مخاطب ساخته می فرمایند « اوهام واصنام رابسوزان » . از این بیان مبارک دفعتاً میرزا علی محمد خوابی را که در طفولیت دیده بوده بخاطر می آورد که در باغچه منزل به بازی با عروسک مشغول بوده که ناگهان خدا ظاهر و عروسک هارا به آتش می اندازد . صبح که خواب خود را به والدین نقل میکند او را پرخاش می کنند که چگونه میشود خدا به خواب کسی ظاهر شود . به روزمان این خواب از خاطر میرزا علی محمد محو میگردد تا آن روز که جمال قدم ضمن بیانات مبارک می فرمایند اصنام و اوهام رابسوزان غفلة خواب ایام طفولیت در خاطر اش تجدید و متوجه می گردد که چهره مبارک همان بوده که در خواب زیارت کرده بوده است .

پس از انتضای دوره تشریف جمال قدم امر می فرمایند که به ایران مراجعت و به تبلیغ و نشر

نفحات الهی مشغول گردند و آن دورادریه آذربایجان آمده میرزا حسین در میان دو آب و میرزا علی محمد در تبریز ساکن شده و به سفرهای تبلیغی در سایر نقاط آذربایجان مشغول می گردند.

قبلاً مذکور گردید که حاج ملا مهدی و دو فرزندشان پس از حرکت از زیدو ورود به تبریز و قبل از حرکت به سوی کعبه مقصوده منزل آقایان احمداف میلانی وارد شده بودند. در آن ایام معمول چنان بوده که ولیعهد مملکت تاموق رسیدن به سلطنت در تبریز اقامت داشته باشد، لذا مظفرالدین میرزا ولیعهد ناصرالدین شاه در تبریز بسر می برد و او پیشکاری داشت به نام میرزا عبدالله خان اهل نورمازندران که یکی از احبای بسیار مخلص بوده و توسط آقامیرزا عنایت علی آبادی مبلغ شهیر و بسیار مزاح که حکایاتی شیرین از ایشان در بین احبانتل میشود در ظل امر مبارک وارد شده بود. میرزا عبدالله خان که از ورود حاج ملا مهدی و فرزندانش به تبریز مطلع می گردد، به ملاقات ایشان رفته و آنان را به منزل خود دعوت می کند. زوجه میرزا عبدالله خان دختر یکی از خوانین اهل شاهسون بوده و نهایت بغض و عداوت نسبت به امر مبارک داشته است ولی میرزا عبدالله خان که شیفته حالات و کمالات میرزا علی محمد شده بوده زوجه خود را راضی می کند که تنها دخترشان را به زوجیت ایشان در آورند. شخصیت میرزا علی محمدا حضرت عبدالبهاء در نطق مبارک به تاریخ ۳۰ می ۱۹۱۲ در نیویورک پس از شرح احوال حاج ملا مهدی عنایتاً چنین توصیف فرموده اند. قوله الاحلی «آقامیرزا ورقا از بدایت جوانی بلکه از سن طفولیت در این امر داخل شد موفق مؤید بود توجه به ملکوت ابهی داشت در نهایت فصاحت و بلاغت بود زبان او قاطع بود و دلیلش واضح هیچ کس نمی توانست مقاومت کند با هر کس صحبت می نمود غالب می شد و در شعروانشاء و حیدایران بود مشهور این عصر بود حتی ظل السلطان که قاتل احباب و نزدیکان میرزا ورقا اوگ شخص ایران بود و در نهایت کامل». ثمره ازدواج جناب میرزا علی محمد و رقبا دختر میرزا عبدالله خان چهار فرزند ذکور بود که به ترتیب به اسامی عزیزالله، روح الله، ولی الله و بدیع الله نامیده شدند، ولی فرزند اخیر در سنین طفولیت فوت می کند.

در سال ۱۳۰۰ هجری قمری مطابق ۱۸۸۳ میلادی جناب ورقا جهت تبلیغ و انتشار امر الهی و نیز ملاقات با همشیره خود بی طوبی و سایر احباسفیری به یزد می نمایند. به طوری که در خاطرات جناب مالیری ذکر شده شیخ محمد حسن سبزواری پس از اطلاع بر ورودشان فتوای قتل ایشان را صادر می کند و نایب الحکومه یزد بنام حاج معدل السلطنه شیرازی ایشان را توقیف و به زندان انداخته با جمعی از قضاة الطریق هم زنجیر می نماید و پس از چهار ماه که در زندان بودند دستور می دهد که ایشان را با کند و زنجیر سوار قاطر کرده به اصفهان ببرند. حاکم اصفهان ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه بوده و به فرمان او جناب ورقا در زندان اصفهان محبوس می شوند. در زندان با اسفندیار خان بختیاری پسر حسین قلیخان ایلخانی که به فرمان ناصرالدین شاه به قتل رسیده بود هم زنجیر بودند و با هم مأنوس شده واسطه اقبال اسفندیار خان به امر مبارک می گردند و این سبب میشود که چندتن دیگر از خوانین بختیاری نیز به ظل امر الله وارد و با زده و ستاران امر شوند. جناب آقامیرزا حسین زنجانی که بعداً در زندان طهران با جنابان ورقا و روح الله و حاج ایمان هم زنجیر بوده اند در یادداشت های خطی خود نحوه اقبال اسفندیار خان به امر مبارک را چنین شرح می دهند که انجمن شعرای اصفهان اشعاری سروده و نسخه ای از آن را جهت اسفندیار خان به زندان فرستاده بودند و مشارالیه آن را به جناب ورقا ارائه می دهد و ایشان ابیات زیر را سروده در ذیل آن ورقه مرقوم

و به او بر می گردانند:

چون که در خلوت دل یار مقیم است مرا
سروجان و دل و دین دادم و دیدم رخ دوست
نه امیدم به نعیم است و نه بیمم ز حجیم
با چنین طبع که از شمس و قمر مستغنی است
مادح طلعت محبوبیم و از سحر کلام
اسفند پارخان از قرائت اشعار مذکور فریفته جناب ورقاشده و عاقبه الامر به تصدیق امر مبارک
نائل می گردد.

روزی که ظل السلطان شخصاً به محبس آمده بوده اسفندریارخان اشعار شعرای اصفهان و ابیات جناب ورقاراکه در ذیل ورقه مرقوم شده بود به او نشان می دهد و او از کمالات ایشان خوشش آمده حکم می کند که کنده کنده از پاهایشان بردارند، دوره زندان اصفهان يك سال بطول می انجامد تا اینکه مستخلص شده به تبریز معاودت میکنند.

در سال ۱۸۹۱ جناب ورقا با اتفاق دوفرزند خود عزیز الله و روح الله که هفت ساله بوده در عکا به حضور مبارک جمال قدم جل اسمه الاعظم مشرف می گردند. روزی که کسالتی عارض هیکل اقدس شده بوده جناب ورقارا که در طب قدیم صاحب تجربه بوده احضار و امر به تجویز دارومی فرمایند و ایشان حسب الامر مبارک دارونی تجویزی می نمایند. روز بعد مجدداً به محضر مبارک احضار می شوند. در این تشرف ورقا از حضور مبارک از چگونگی عالمگیر شدن امر الله سئوال می نمایند. جمال قدم جوابی به این مضمون عنایت می فرمایند که « دول عالم با تمام قوی دراز دیاد آلات حرب خواهند کوشید به درجه ای که مانند ثعبان (اژدها) میشوند و خون بسیاری ریخته می شود. بعد عقلای ملل برای چاره جوئی مجتمع می گردند و پس از مشاوره ، علت همه مخاصمات و جنگ ها را وجود تعصبات علی الخصوص تعصبات مذهبی در بین ملل و اقوام مختلف می دانند و علاج آنرا از بین بردن دین می پندارند. چندی که بر این منوال بگذرد خود متوجه می شوند که ادامه حیات بشر بدون تعالیم روحانی و دنیائی غیر ممکن است لذا شروع به تحقیق درباره تعالیم عموم ادیان می نمایند که کدام يك باروح عصر و مقتضیات زمان مطابقت دارد. در نتیجه تعالیم دینانت بهائی را برگزیده و به تمام قوی به ترویج آن در تمام عالم اقدام می نمایند. بعد هیکل مبارک در ادامه بیانات شرحی از مناقب حمیده و حالات و صفات حضرت غصن الله الاعظم و اثراتی که در آینده از وجود مبارکشان در عالم ظاهر خواهد گردید بیان می فرمایند و جناب ورقادرمی یابند که پس از غروب شمس حقیقت سکان امر الهی به دست توانای حضرت عبدالبهاء سپرده می شود لذا از محضر مبارک استدعا می نمایند که خود و یکی از فرزندان ایشان در دوره میثاق به فیض شهادت نائل و مفتخر شوند و این استدعا به شرف قبول طلعت انور فائز میگردد.

جناب ورقا پس از مراجعت از ساحات اقدس کماکان به سفرهای تبلیغی در صفحات آذربایجان و ملاقات و تشویق احبا مشغول می گردند . یکی از نفوس مخلصه ای که بواسطه ایشان به ظل امر مبارک هدایت می گردد آقا بالا بیگ نقاش باشی از اهالی شیشوان بوده است . مشارالیه نقاش ولیعهد در تبریز بوده و پس از تصدیق امر به جناب ورقا حکایت می کند که مرقعیکه حضرت رب اعلی رادارومیه به منزل حاکم ملک قاسم میرزا وارد می کنند اونیز در آن شهر بسر می برده و جریان

تشریف فرمائی هیکل مبارک رابا اسب شرور حاکم به حمام و مراجعت حضرتشان و بعداً هجوم اهالی جهت زیارت حضرت اعلی راکه شرحش در تاریخ نبیل مذکور است نقل نموده اضافه می کند که من هم مابین جمعیت به داخل منزل حاکم رفتم و هیکل مبارک را در اطاقی جالس دیدم و به فکرم رسید که تصویری از هیکل مبارک ترسیم کنم لذا بدقت به چهره مبارک نظر دوختم و چون هیکل مبارک متوجه گردیدند عباى خود را روی زانو ها مرتب نموده و دست رابه روی عبا قرار دادند. سپس از اطاق خارج و آنچه از چهره مبارک در خاطر داشتم روی کاغذ رسم نمودم و این کار دو بار دیگر تکرار شد و هر بار به محض ورود به اطاق هیکل مبارک عبا مرتب نموده دست رابه حالت اول روی آن قرار داده و بسوی من نظر می فرمودند و من باین ترتیب یک تصویر سیاه قلم از هیکل مبارک تهیه کرده ام . جناب ورقا تقاضا می نمایند که از آن تصویر یک تصویر رنگی شود تا هر دو به ساحت اقدس ارسال و استعدا گردد چنانچه تصاویر با چهره مبارک حضرت رب اعلی شباهت دارند اجازه فرمایند نقاش مذکور ۹ قطعه دیگر شمایل رنگی جهت ۹ مشرق الاذکار که در آینده بنا خواهد گردید ترسیم نماید. جمال قدم جناب افنان کبیر (ع) راکه در آن موقع در ارض اقدس مشرف بوده اند احضار و از ایشان شباهت تصاویر رابا چهره مبارک حضرت اعلی استفسار می فرمایند ایشان در جواب عرض میکنند که شباهت تمام است . جمال مبارک لباده خز خود رابه عنوان انعام جهت نقاش باشی عنایت فرموده و در توقیعی به اعزاز جناب ورقا باین بیان اعلی ناطق می گردند : « لله الحمد اثر و ثمر و عمل ایشان امام وجه حاضر فی الحقیقه این عمل ایشان لا عدل له است و الی الابد الابد در کتاب الهی مخلد گشته و اذن می دهیم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آن جناب و یک دونفر از اولیاء بنگارد انه من عنایة الله و فیضه الاعظم و عطائه الاكمل الا تم . البهاء من لدنا علیه و علی ابنه و ضلعه و علی الذین شهدوا بما شهد الله رب العرش العظیم . معدود آن جائز ، اگر زیاد شود محبوب نه و وجهش معلوم است الحمد لله موقند و مؤید و همچنین طالبین و فائزین به آن . » نقاش باشی بر طبق امر مبارک چند شمایل دیگر ترسیم می نماید که یکی از آنها که متعلق به جناب ورقا بوده با سایر الواح و آثار و کتب و لوازم شخصی در صندوق های بسته بندی شده بوده هنگام گرفتاری ایشان از زنجان به طهران منتقل و به انبار دولتی تحویل و پس از شهادتشان به کتابخانه سطنتی منتقل می گردد و ابوی مکرر ذکر می نمودند که حضرت عبدالبهاء و عده فرموده اند که این شمایل و سایر آثار در آینده به خانواده ورقا عودت داده خواهد شد . شرح فوق خلاصه ای از نوار نطق ضبط شده جناب ولی الله ورقا است که در ۱۹۵۳ در آلمان و قبل از آن نیز در کنفرانس بین القارات در کامپالا در روز زیارت شمایل حضرت رب علی ایراد نمودند و متن آن طبق امر هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امر الله به محضر انور تقدیم شده بوده است .

سومین تشریف جناب ورقا به ارض اقدس در سال ۱۸۹۳ میلادی به حضور مبارک مرکز عهد و میثاق الهی حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمرسه الاطهر فداه انجام گرفته و در آن تشریف نیز دوفروزندشان عزیز الله و روح الله که در آن وقت ۹ سال از سنین حیاتش میگذشته همراه بوده و مدتی در عکادر محضر مبارک بسر می برند و سپس به امر مبارک جهت تبلیغ و نشر نفعات الهی به ایران مراجعت می نمایند ، ولی همواره بعلت آن که با احباب حشرونشر داشته بخصوص آن که اطفال خود رابه روح امر تربیت می کرده اند مورد بغض و عناد و کینه شدید مادر زن بوده اند که به اصرار تمام طلاق

* حاج میرزا سید حسن برادر حرم حضرت اعلی

دختر خود را می خواسته است . در این میان معاندین و بدخواهان نزد ولیعهد مظفرالدین میرزا سعادت می کنند که میرزا عبداللّه خان با بابی ها اجتماعات محرمانه داشته و هدفشان آن است که ولیعهد را به قتل برسانند . میرزا عبداللّه خان مطلع می گردد که ولیعهد تحت تأثیر القات دشمنان قرار گرفته و قصد دستگیری ایشان را دارد لذا از تبریز خارج و روانه طهران می شود . زوجه اش غیبت ایشان را ممتنم شمرده به منزل یکی از مجتهدین تبریز که با وی منسوب بوده است رفته می گوید داماد من بابی است و تقاضای صدور فتوی جهت قتل جناب ورقامی نماید . مجتهد که شخص منصفی بوده می گوید چگونه فتوی قتل شخصی را که تاکنون ندیده و کفرش برایم به اثبات نرسیده صادر نمایم و آن زن جواب میدهد که دلیل کافی و قطعی برای اثبات مدعایش ارائه خواهد داد . پس به منزل آمده و روح اللّه را به بهانه آن که یکی از دوستان پدرش مایل به دیدن اوست به منزل مجتهد می برد . روح اللّه به محض ورود به تصور آن که مجتهد از دوستان جناب ورقا است تکبیر اللّه ابهی گفته می نشیند . بعد جده اش اظهار می کند که این طفل نماز را خوب تلاوت می کند و اجازه می خواهد که او در حضور مجتهد تلاوت نماز نماید و روح اللّه به اشاره مجتهد به تلاوت صلاة کبیر مشغول می گردد . در پایان مجتهد رویه آن زن نموده به کمال تشدد می گوید خجالت نمی کشی که از من فتوی قتل کسی را می خواهی که طفلش را از صغر سن به خدا شناسی و دین داری هدایت و تربیت کرده است و او را از نزد خود اخراج میکند . مادر زن که از طرف مجتهد مایوس می شود نوکرش را که خلیل نام داشته تطمیع می کند که اگر او جناب ورقا را بقتل برساند پول خوبی به او داده و به زیارت کربلا روانه اش خواهد کرد . ولی خلیل که توسط جناب ورقا به امر مبارک مؤمن شده بوده قضایا را به اطلاع ایشان رسانده می گوید چون خانم امتناع مرا از تکلیفی که به من رجوع نموده در باید قطعاً توسط شخص دیگری به اجرای نیت سوء خود دست خواهد زد و بهتراست که شما هر چه زودترین خانه را ترک گفته به نقطه امنی نقل مکان نمائید . جناب ورقا نیز کلیه آثار والواح و لوازم شخصی را جمع آوری کرده و شبانه به منزل یکی از احبای منتقل می نمایند و روز بعد موقعی که همسرشان باتفاق مادر به حمام رفته و ولی اللّه رانیز که طفل خردسالی بوده با خود برده بودند مراجعت کرده و دو فرزند بزرگتر یعنی عزیز اللّه و روح اللّه را به محل جدید برده و مارتع را به اطلاع میرزا عبداللّه خان اب الزوجه خود که در طهران بسر میبرد می رسانند و ایشان اقدام به طلاق زوجه خود نموده و به جناب ورقانیز پیشنهاد طلاق دادن همسرشان را می نمایند . جناب ورقانیز بهمین نحو عمل کرده و باتفاق دو فرزند عزیز اللّه و روح اللّه به جانب زنجان حرکت می نمایند .

جناب ورقا ظاهراً سه بار از تبریز به طهران سفر نموده و هر بار توقیفی در زنجان داشته بودند . در این سفر اخیر با فرزندان خود پس از ورود به زنجان به منزل ام اشرف وارد و سکونت اختیار می نمایند . ام اشرف یکی از چهره های درخشان تاریخ امر مبارک است که از قلم اعلی به این خطاب مخاطب شده و در انقلابات مکرر زنجان شاهد شهادت نفوس مقدسه ای از جمله جناب آقا میر جلیل زوج عزیز و عالیقدرش و بعداً شهادت فرزند جوان و دلبندهش جناب سید اشرف و جمع دیگری از دوستان و خویشاوندان خود بوده و در سیبیل ام حضرت منان مصائب و شدائد فوق الطاقه و در بدری و بی خانمانی و شماتت اقوام مسلمان خود را با انقطاع و استقامتی بی نظیر متحمل گردیده و الواحی که از قلم اعلی به اعزازش عز وصول یافته مبین مراتب ایمان و ایقان و خلوص و ثبوتش نسبت به امر مبارک بوده است . ام اشرف تعلق بسیاری به جناب ورقا و عزیز اللّه و روح اللّه داشته و اغلب در اوقات فراغت

از خاطرات مشاهدات خود طی حوادث زنجان حکایت می کرده و آنان همگی ایشان را والده خطاب می نموده اند. ایشان به غیر از فرزند شهید خود آقا سید اشرف دو دختر به اسامی ضیائیه و سیده داشته اند که هر دو هنگام وضع حمل فوت نموده بودند. ضیائیه خانم زوجه جناب حاج ایمان بوده و از ایشان دودختر به اسامی لقاییه و قدسیه و یک پسر بنام آقا حسن باقی مانده بوده که پس از فوت مادر تحت سرپرستی و تربیت مادر بزرگ خود یعنی ام اشرف زندگی می کرده اند. پس از چندی جناب ورقا لقاییه خانم را از ام اشرف خواستگاری کرده و با ایشان ازدواج می نمایند. قریب به دو سال و نیم از ازدواج جناب ورقا و اقامت شان در زنجان می گذرد و در این مدت ایشان به تبلیغ و نشر نفحات الهی مشغول بوده اند تا اینکه کم کم بین اهالی زمزمه هائی شروع می شود که این مبلغ یزدی به زنجان آمده تا مردم را گمراه و از ظل دین اسلام خارج کند. در این میان لوحی از براعه مبارکه حضرت عبدالبهاء باعزاز ایشان نازل و به زنجان واصل میگردد که از مضمون آن بروز و حدوث وقایعی استنباط می شده است.

جناب ورقا لوح مبارک را به آقامیرزا حسین زنجانی ارائه می دهد و ایشان نیز پس از تلاوت تویح مبارک وقوع فتنه و فساد را پیش بینی می نمایند. جناب ورقا اظهار می دارند که چون هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء امر فرموده اند که الواح و آثار مبارکه را که همراه دارم از زنجان خارج کنم و به محل امنی بسپارم لذا تصمیم دارم که به طهران رفته دستور مبارک را انجام دهم و ضمناً از میرزا عبدالله خان جد مادری روح الله دیدن نمایم و دیگر آنکه رفتن من از زنجان شاید سبب شود که از طرف اهالی فتنه و فساد برپانگردد. چون احبای زنجان تا حال از دست ظالمان ظلم و ستم بسیاری متحمل شده اند. فی الجمله قرار می گذارند که وسائل سفر را آماده کرده جناب ورقا با اتفاق عزیز الله روح الله حرکت و پس از رو به طهران لقاییه خانم نیز به ایشان ملحق شوند. چون آن ایام زمستان بسیار سخت و برف زیادی راه ها را مسدود کرده بوده مکاری ها تاباز شدن راه حاضر به حرکت نبودند. عزیز الله از تأخیر در حرکت ناراحت شده بدون خبر روانه طهران می گردد و در بین راه به منزل یکی از اقوام آقامیرزا حسین وارد میشود و در روز بعد که آقامیرزا حسین برای عودت دادن ایشان به زنجان حرکت میکنند معلوم میشود که به طهران رفته اند. پس از چندی که از پروت هوا کاسته شده و حرکت میسر می گردد وسائل سفر را مهیا و شبی که فردای آن قرار حرکت بوده است جناب ورقا با اتفاق جنابان حاج ایمان و آقا میرزا حسین به دیدن رئیس تلگراف خانه زنجان که مادرش به تازگی فوت کرده بوده می روند که هم به او تسلیت گفته و هم با وی خدا حافظی نمایند. در مراجعت از تلگرافخانه به یکی از آخوندهای مفسد زنجان بنام ملا عبدالواسع بر می خورند و این مرد به داروغه خبر می دهد که دونفر بابی را با اتفاق شخص غریبه ای دیده که از تلگراف خانه می آمده اند باید تحقیق کرد که علت رفتن شان به تلگرافخانه چه بوده. داروغه نیز مراتب را فوراً به اطلاع حاکم زنجان علاء الدوله می رساند و او نیز دستور تعقیب و احضار همگی آنان را به دارالحکومه صادر میکند. صبح روز بعد که جنابان ورقا و حاج ایمان و روح الله به طرف طهران حرکت کرده بودند ما مورین حکومت ابتدا به منزل آقامیرزا حسین رفته ایشان را به دارالحکومه می برند و پس از تحقیق از هویت کسانی که شب قبل با ایشان به تلگراف خانه رفته بودند، علاء الدوله به علی اکبر خان میرا خورد دستور میدهد که به فوریت حرکت کرده و آنها را از بین راه به زنجان بازگردانده و به دارالحکومه بیاورد. سواران موقعی به آنها می رسند که دو صندوق الواح و آثار را جناب حاج ایمان به قزوین رسانده و به منزل جناب سمندر سپرده بوده اند.

پس هر سه نفر را دستگیر و با صندوق های حاوی کتب و لوازم شخصی که همراه داشته بودند به زنجان عودت می دهد.

جناب میرزا حسین که قبلاً در مجلس دارالحکومه گرفتار غل و زنجیر شده بودند در یادداشت های خطی خود به مذاکراتی که بین ایشان و علاء الدوله واقع شده و به جواب هائی که به استیالاتش در خصوص نحوه ایمانشان به امر مبارک داده بوده اند اشاره کرده می نویسند که در پایان بحث علاء الدوله گفته بوده است گمان مکن که ترا يك دفعه خواهم کشت تا به خیال خودت به بهشت بروی . هر روز يك عضو از اعضاء بدنت را قطع می کنم آنوقت میروی به بهشت تان و بعد فراشهارا خواسته می گوید او را ببرید زنجیر کنید تا مرشدش را هم بیاورند . و بعد در صفحات دیگر مرقوم می دارند که علاء الدوله از بازگرداندن جناب و رقابسیار خوشحال شد و کلمه نالایقی نسبت به ایشان ادا کرد و ایشان جواب دادند که از شخص بزرگ کلمه نالایق نسبت به کسی که اورا می شناسد سزاوار نیست . علاء الدوله از این جواب حرارتش فرونشست و به فراش باشی خود گفت ورقا ربا پسرش در اطاق خودت نگاه دار شب ها زنجیر کن و روزها آزاد باشند و هر روزم يك تومان خرجشان کن ولی حاج ایمان در زندان نزد رقابش باشد.

بطوری که از یادداشت های خطی آقامیرزا حسین زنجانی مستفاد می گردد مدت توقیف حضرات مسجونین در زنجان ۱۶ روز بوده که طی آن شبها جماعتی از آخوندها به دارالحکومه آمده و با حضور علاء الدوله با جناب ورقابه مباحثه می پرداخته اند و چون در گفتگو مغلوب می شده اند داد و فریاد و وادینا براه انداخته و آخوند بازی را شروع می کرده اند و گاهی هم بین خودشان به شدت دعوی و جدال درمی گرفته بحدی که علاء الدوله خشمناک شده و با خشونت آنها را به حفظ آداب متذکر می داشته است . و نیز در صفحاتی دیگر مذکور است که شبی علما در حضور علاء الدوله مجتمع بوده و در خصوص اخبار توراة و انجیل و پیشگوئی های کتب مقدسه مباحثه می شده که ضمن آن یکی از آخوندها می گوید این توراة و انجیل جعلی است و اصل آن به آسمان رفته و جناب ورقا درباره معنی نسخ جواب می داده اند و در این میان علاء الدوله متغیرانه به آخوندها می گوید من قصد تصدیق گفته های ورقارا ندارم ولی عقل انسان قبول نمی کند که کتاب يك قومی دفعتاً غیب شده به آسمان برود ولی مؤمنین به آن در پیشگاه حق مسئول شوند که چرا به ظهور بعد ایمان نیاورده اند و بعد رو به جناب ورقا کرده می گوید ای مرد تو با این فضل و کمال چرا به خرابی شریعة محمدی کمر بسته ای و چرا به ترویج اسلام قیام نمی کنی ؟ جناب ورقا جواب میدهند در این ظهور اعظم چندین هزار نفس مقدس برای ترویج اسلام و احیای امة بشهادت رسیدند ، اگر این ظهور نبود اثری از اسلام نیز باقی نمانده بود . این ظهور است که حقانیت طلعت محمدی را به دلایل عقلی و نقلی به یهود و نصاری ثابت می نماید . علاء الدوله می گوید آخرین مطلبی که دارم آن است که به تاج قبله عالم و به روح امیر نظام قسم که برایت پانصد تومان از خودم و پانصد تومان هم از طرف قبله عالم مستمری تعیین میکنم و همیشه اوقات تو را بالای دست خود می نشانم و به سمت حکیم باشی خود منصوب می کنیم بیا و مسلمان شو و از کفر بگذر . جناب ورقا خندیده می گویند تعجب است که در این شانزده شبانه روز من به اثبات حقانیت حضرت رسول مشغولم و حال می فرمائید بیا مسلمان شو مگر من یهودی یا مجوس هستم که دوباره مسلمان شوم . من خود را مسلمان حقیقی می دانم . به برکت این امر اعظم به حقانیت اسلام یقین کرده و به ثمره آن نیز که

تصدیق ظهور قائم و قیوم است فائز شده و دیگر انتظاری ندارم و درخصوص هزار تومان مستمری که مقرر می کنید سوال می کنم آیا هیچ شخص عاقلی به هوای دنیا از دین خواهد گذشت ؟ و یابه شوق زر از معشوق مهرپرور صرفنظر خواهد نمود ؟ . علاء الدوله می گوید من نمی خواهم سبب قتل تو و پسرت شوم یک کلمه بگو بایی نیستم بلکه حکیم و شاعرم و باهرملتی معاشرت داشته و از کتب هرامتی اطلاع دارم من نیز کتاب هایت رامسترد کرده آزادت می کنم و به قبله عالم می نویسم تحقیق کردیم بایی نبود مرخص کردیم . جناب ورقا جواب می دهند این عمل که در اسلام تقیه نام دارد در اصطلاح بهائی حکمت می گویند ولی برای من حکمت در حکم کفر است و از آن گذشته اگر من در قلب بهائی ولی لساناً غیر آن باشم منافق خواهم بود و خداوند منافقین را لعنت نموده است و دیگر آن که ما بهائیان با هر چه مکلف به معاشرت با پیروان کلیه ادیان هستیم ولی من در همه حال باید با بهائیان محشور و معاشر باشم و نمی توانم خود را از این نعمت محروم کنم . شما هر طور که مصلحت حکومت است رفتار کنید . علاء الدوله فکری کرده می گوید من آنچه را که خیر و صلاح بود گفتم دیگر تکلیف از من ساقط شده . فردا تو و پسرت رابه طهران می فرستم و میرزا حسین را هم می گویم جلوتوپ بگذارند . جناب ورقا می گویند چون میرزا حسین با اطلاع قنسول ایران و به امر ناصرالدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان نیز مترجم روسهاست قتل ایشان ممکن است مشکلاتی برای شما تولید کند . بهتر است ایشان را هم با ما به طهران بفرستید تا هر طور مقتضی است رفتار شود . علاء الدوله قدری فکر کرده دستوری دهد کتب و اثاثیه جناب ورقا را حاضر کنند تا خودشان جمع آوری و در صندوق ها بسته بندی و مهر و موم کرده با صورت اثاثیه جهت میرزا علی اصغر خان اتابک فرستاده و ما رانیز همگی به طهران بفرستند .

آن روزها ناصرالدین شاه در تهیه مقدمات جشن ذوالقرنینی خود به از زنجیان نیز فوج سوار به فرماندهی جهان شاه خان به طهران حرکت می کرده تا در مراسم جشن تاج گذاری شرکت نماید لذا به دستور علاء الدوله جنابان ورقا و روح الله و آقامیرزا حسین را زنجیر به گردن و کند به پاها گذاشته با اتفاق فوج مذکور روانه طهران میکنند .

جناب حاج ایمان را یک روز قبل بوسیله فوج توپخانه در حالیکه بازوهایشان رابه عراده بسته بودند به طهران حرکت داده بودند . توقف شبانه سربازان را در قریه دیزج و اجتماع آخوندهای محل و میباحثات خصمانه آنان را با جناب ورقا و سپس حرکت از آن قریه و سایر وقایع بین راه راتا رسیدن به طهران جناب آقامیرزا حسین زنجانی به تفصیل در یادداشت های خود مرقوم و چون در کتب مصابیح هدایت جلد اول و تاریخ شهدای امر جلد سوم منعکس گردیده و در دسترس احبای عزیز قرار دارد از تکرار آن جهت اجتناب از تطویل کلام خودداری میشود .

در ورود به طهران ابتدا محبوسین را در طویله منزل جهان شاه خان منزل میدهند و روز بعد عزیزالله فرزندان را در جناب ورقا از ورود پدر و برادر مطلع و به دیدارشان میروند . در موقع خدا حافظی جناب ورقا سفارش می کنند که دیگر به ملاقات نروند چون ممکن بود ایشان را نیز دستگیر و زندانی نمایند . روز بعد همگی رابه منزل معین الدوله (تصور میرود منظور معین السلطان حاجب الدوله باشد) برده مشاهده میشود که جناب حاج ایمان نیز در آن محل محبوس هستند . از آنجا ابتدا همگی رابه عدلیه و پس از استنطاق به زندان دولتی که در سبزه میدان واقع بوده است منتقل و در محلی که قریب ۶۰ نفر از سارقین و قاتلین زنجیر به گردن نشسته و یا خوابیده بوده اند جاداده و زنجیر قره کهر معروف رابه گردن

هردوی آنان می گذارند و چون روح الله تحمل ثقل آن را نمی توانسته دو شاخه ای زیر آن نصب می نمایند.

مدت این زندان از روز ورود تا روز واقعه شهادت جنابان ورقا و روح الله بدست حاجب الدوله بدرستی معلوم نیست ، ولی طی آن مسجونین وقایعی را شاهد و ناظر شده اند که هم محزن وهم خنده آور بوده و در یادداشت های آقای میرزا حسین ثبت و عیناً در کتب مذکور در فوق نیز منعکس گردیده است.

یکی از روزها میرزا عبدالله خان به جناب ورقا پیغام می فرستند که چون جشن ذوالقرنینی نزدیک است اگر ایشان به این مناسبت قصیده ای انشاء نمایند شاید موجب رهایی شان از زندان فراهم گردد و ایشان جواب می دهند که لسان من از ابتدا به مدح جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء ناطق بوده ، به ذکر دیگران آنرا آلوده نخواهم کرد و دیگر آن که میل ندارم کسی را به دروغ مدح و تمجید نمایم.

روزی نایب زندان از میان صندوق های متعلق به جناب ورقا که در انبار زندان ضبط بوده و فرارش ها مرتباً محتویات آن را به سرقت می برده اند چند قطعه عکس و یک قطعه شمایل حضرت رب اعلی را خارج کرده نزد جناب ورقا آورده از قول حاجب الدوله می گوید اسامی صاحبان عکس را پشت نویسی نمایند که او می خواهد نزد شاه ببرد . جناب ورقانیز اسامی راپشت عکس ها مرقوم و در زیر شمایل حضرت اعلی می نویسند شمایل مبارک حضرت سید باب ، و سپس توسط نایب زندان به حاجب الدوله پیغام می فرستند که مطلبی را می خواهند با او در میان بگذارند . روز بعد حاجب الدوله به طمع آنکه شاید جناب ورقا قصد دادن رشوه جهت استخلاص دارند به زندان آمده نزد ایشان می نشیند و سؤال از مطلب شان می کند . ایشان می گویند غرض از زحمتی که به شما دادم این بود که از شاه تقاضا کنید مجلسی با حضور علما ترتیب دهند تا با ما گفتگو کنند و چنانچه قتل ما را بجا بگردد بافتوای علما صورت گیرد و به نام شاه تمام نشود . حاجب الدوله می گوید خیلی خوب مطلب را بگو . جناب ورقا می گویند دیگر آنکه تحقیق کرده و بین بهائی و بابی تمیز داده شود زیرا بهائیان را خیر خواه شاه و جمیع اهل عالم هستند . حاجب الدوله همچنان بدون توجه به گفته های ایشان دوباره می گوید بسیار خوب مطلب را بگو و چون از آنچه تصور می کرده اثری مشاهده نمی کند برخاسته با عصائی که در دست داشته دوضربت به گردن جناب ورقا نواخته می گوید تو خیلی جسور هستی همان طور که دیروز هم زیر عکس باب نوشته بودی شمایل مبارک حضرت سید باب با آنکه گفته بودم آن را به حضور شاه خواهم برد . حالا تاجان داری زیر همین زنجیر بخواب . بعد از رفتن او جناب ورقا به آقای میرزا حسین می گویند دیدید که خوابم تعبیر شد چون صبح آن روز به ایشان گفته بودند دیشب گوی رادر خواب دیدم که به گردنم شاخ زد . گویا امروز چیزی واقع شود .

همان روز عکاسی به محبس آمده عکس چهار محبوسین را برمی دارد . آقای میرزا حسین مرقوم می دارند که موقع برداشتن عکس جناب ورقا زیر زنجیر می لرزیده اند و چون از علت سؤال می کنند جواب می دهند که برداشتن عکس زندانیان علت معلومی دارد و اضافه می کنند که امتحان شدید است.

در همان اوقات عده ای از جمهوری خواهان که از رژیم استبداد بجان آمده و در صدد برانداختن

ریشه حکومت بوده اند. جلساتی محرمانه به رهبری سیدجمال الدین افغانی تشکیل و نقشه سوء قصد به جان ناصرالدین شاه راطرح می کرده اند و زندانی بودن چهارنفر بهائی را فرصت بسیار مناسبی جهت اجرای نقشه خود تشخیص می دهند تا پس از قتل شاه افکار عمومی متوجه بهائی ها که مورد بغض توده متعصب مردم بودند شده و آنها را مسئول این عمل بدانند. لذا یکی از افراد جمعیت رابه نام میرزارضا کرمانی مأمور انجام توطئه و قتل شاه می نمایند. ناصرالدین شاه اغلب در روزهای جمعه به قصد زیارت شاه عبدالعظیم که یکی از اماکن متبرکه اسلامی و در جنوب طهران واقع است می رفته. میرزارضا که طبق نقشه ای دقیق قبلاً به آن محل رفته و در نقطه ای دور از نظر مستحفظین مخفی بوده است به محض ورود شاه جلو آمده به عنوان تقدیم عریضه او را هدف گلوله قرار داده به قتل میرساند. قاتل بلافاصله دستگیر و در حضور صدراعظم میرزا علی اصغر خان اتابک که همراه شاه بوده به عمل خود اقرار می کند. جسد شاه با تمهیدات لازم برای جلوگیری از انتشار خبر قتل به طهران منتقل می شود. وقتی این خبر به جعفرقلی خان حاجب الدوله می رسد به گمان آن که بهائی ها قاتل شاه بوده اند بدون اطلاع صدراعظم با جمعی فرارش و میرغضب به زندان آمده ابتدا دستوری دهد پای همه زندانیان رابه کند گذاشته و زنجیرهارا هم قفل نمایند. وحشت عجیبی حکمفرما میشود. بعدنایب زندان نزد چهار محبوس بهائی رفته می گوید برای رفتن به عدلیه حاضر شوند و آن هارابه فضای باز زندان می برد که در آن عده ای از دژخیمان صف بسته حاضر و عده زیادی سرباز مسلح نیز روی پام ها ایستاده بوده اند. حاجب الدوله که بانهایت خشم و غضب در حرکت بوده دستور میدهد زنجیررا از گردن محبوسین برداشته و دویه دو به محوطه دیگری که بوسیله يك دالان به فضای باز زندان مربوط بوده ببرند. ابتدا جنابان و رقاب روح الله رابه محوطه مذکور برده در پرابروی دونفر دیگر می بندند. پس از مدتی صدای همهمه ای بگوش جنابان حاج ایمان و آقامیرزا حسین می رسد و حاجب الدوله را می بینند که وحشت زده بیرون آمده می گوید و نفر دیگر بمانند تا فردا.

این جریان قریب دو ساعت و نیم قبل از غروب آفتاب واقع می شود و چون حاج ایمان و آقامیرزا حسین به زندان عودت داده می شوند مشاهده می کنند که آنچه از لباس و لحاف و سایر لوازم داشته بودند به سرقت رفته و به ناچار در حالی که قدرت تکلم از آنان سلب شده بوده روی زمین مرطوب زندان می نشینند.

یکی از خصوصیات این امرا عظم تدوین دقیق و مستند وقایع تاریخی آن از ابتدای ظهور می باشد. برخلاف تواریخ ادیان سالفه که پس از گذشت زمانی کم و بیش طولانی بر اساس محفوظاتی که نسل به نسل منتقل و ناگزیر دست خوش تغییرات و تحریفات بسیار بوده و از صحت و اعتبارشان کاسته شده و جمع آوری گردیده است. ظهور این امرا عظم در عصر زمانی صورت گرفت که صنعت چاپ در دنیا رواج داشته و انتشار جرائد و مطبوعات حتی در مهاد امرالک رابچ و متداول بوده. مورخین و مستشرقین نامی در دنیای غرب می زیسته اند که حوادث و وقایع مهم روز را ثبت و ضبط و منتشر می نموده اند. علاوه بر آن عده بسیاری از اروپائیان چه در سمت نمایندگان سیاسی در دربار ایران وجه در مشاغل مستشاران نظامی، اطباء و یا معلمین در استخدام دولت بوده و مشاهدات خود و وقایع روز را جهت انتشار در مطبوعات ممالک خویش ارسال می کرده اند. از طرف دیگر نفوس مطلع مخلص و صاحب قلمی در عالم امروز وجود داشته اند که حوادث روزانه و اتفاقاتی را که امر مبارک با آنها مواجه می شده به کمال دقت و صحت یادداشت و از حوادث روزگار محفوظ نگاه می داشته اند

و نیز ارواح مجردة ای چون نبیل زندی مبعوث شده اند که در جمیع نقاطی که وقایع تاریخی امر در آنجا جریان داشته به سیروسفر پرداخته تقریرات نفوسی را که خود شاهد عینی آن حوادث بوده اند جمع آوری نمایند و از آن گذشته مورخین و نویسندگانی غیربھائی در ایران بوده اند که با وجود بغض و عداوتشان نسبت به امر مبارک نتوانسته اند حقایق رانادیده گرفته و از ذکر آن خودداری نمایند و یاد مراددی دیگر مأمورین و فراشان دستگاه حکومت بوده اند که شخصاً شاهد و ناظر و حتی مجری وقایع هولناک و زجر و شکنجه و قتل بھائیان مظلوم و بی گناه بوده و مشاهدات خود را بعداً برای دیگران حکایت نموده اند. چنانچه فی المثل طرز شکنجه جناب بدیع بامیلہ های آھنی گذاخته و نیز شجاعت و استقامت آن روح پاک بوسیله فراشان و جلادانی در خارج بازگوشده که خود شاهد و عامل و مجری آن صحنه هولناک بوده اند و همچنین نحوه شہادت جنابان ورقا و روح اللہ رایکی از فراشان زندان که شخصاً حاضر و ناظر آن صحنه فجیع بوده و جناب آقامیرزا حسین اوراقسم می دهد که آنچه راکه واقع شده بگوید ، بازگوشده است که شرح آن به اختصار چنین است :

حاجب الدوله بمحض دیدن ورقا می گوید بالاخره کار خود را کردید و ورقا جواب می دهد ما هیچ خلافی نکرده ایم . حاجب می گوید دیگر از این بالا ترجمه می خواستید بکنید ؟ حال بگو اول تو را بکشم یا پسرت را ؟ ورقا می گوید برای من تفاوتی ندارد . حاجب خنجر را از کمرش کشیده به قلب ورقازده می گوید حالت چطور است ؟ ورقا می گوید حال من از حال تو بهتر است ، الحمد للہ . حاجب حکم می کند سر او را به خلیله گذاشتند و چهار جلاذ شروع به قطعه قطعه کردن اعضا بدنش نمودند . روح اللہ که همچنان ناظر آن صحنه دل خراش بوده گریه کتان فریادمیکرده است پدر جان مرا هم با خود ببر . حاجب الدوله به طرف او آمده می گوید گریه مکن من از شاه برایت منصب می گیرم و مستمری مقرر میکنم . طفل جواب می دهد نه منصب شاه و نه مستمری تو رامی خواهم . پدرم را می خواهم و نزدش می روم . پس به دستور حاجب الدوله فراشان فلکه را به گردن روح اللہ پیچیده از زمین بلندش میکنند . طفل چندبار دست و پا زده بی حرکت می شود و حاجب دستوری دهد دو نفر دیگر را بیاورند .

همین که در را برای بردن آن ها (حاجی ایمان و آقامیرزا حسین) باز می کنند جسد روح اللہ با حرکت سریعی بلند شده به طرف دیگر پرتاب می شود . حاجب الدوله وحشت زده بیرون می رود و می گوید آن دو نفر بمانند تا فردا .

از آن پس تاسه روز جنابان حاجی ایمان و آقامیرزا حسین را برای شہادت از زندان می برده اند و دوباره بازمی گردانده اند ، تا آن که کشته شدن شاه به توطئه جمهوری خواهان و بدست میرزارضا به اثبات رسیده و او را به دار می آویزند و احیا از آن تهمت میری می گردند . پس از چندی جنابان حاجی ایمان و آقامیرزا حسین از زندان مستخلص و به زنجان مراجعت نموده با خانواده های خود به عشق آباد ہجرت می نمایند و بعداً آقامیرزا حسین به ارض اقدس و به محضر حضرت عبدالبہاء مشرف می گردند و حسب الامر حضرت ورقه مبارکہ علیا خا طرات خود را از بدو گرفتاری تا هنگام استخلاص و نیز شہادت جنابان ورقا و روح اللہ راکه از اسناد موثق و معتبر تاریخ امر محسوب میگردد ، به رشته تحریر آورده به حضورشان تقدیم می نمایند .

پس از شہادت جنابان ورقا و روح اللہ زیارت نامہ ای به لسان عربی از پراعة هیکل مبارک حضرت عبدالبہاء جل ثنائه باعزاز آن دوشہید مجید عز نزول یافت و در توقیعات متعدد مراحم

والطاف حضرتشان شامل حال بازماندگان گردید و توقیع منیع دیگری نیز از قلم مبارک خطاب به باران طهران نازل که درخاقه آن عنایتاً چنین می فرمایند :

« ... لهذا باید احبای الهی روز بیست و هشتم شعبان که یوم شهادت حضرت اعلی روحی له الفداست درنهایت روح وریحان و تضرع و ابتهاال قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین بنماید و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقومه که از پیش ارسال گشته تلاوت کنند وعلیکم التحیة والثنا ع ع »

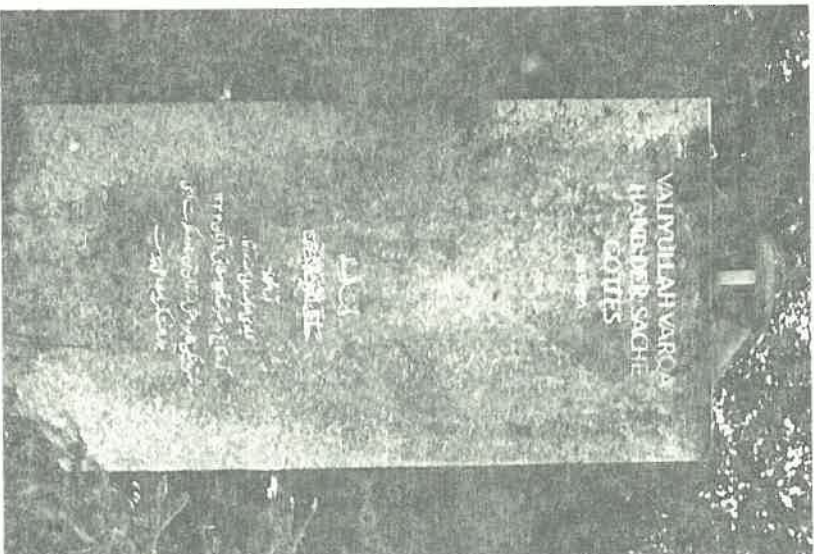
تولد جناب ورقادرشهریزد بوده ولی تاریخ آن بطور دقیق معلوم نیست چون درموقع گرفتاری آنچه از اثاثیه و کتب و نوشتجاتی که همراه داشته و باخود به طهران می برده اند توسط مأمورین ضبط و به متصدیان زندان تحویل شده بود . شهادت ایشان و روح الله در دَومِ مه ۱۸۹۶ به دست جعفر قلی خان معین السلطان حاجب الدوله واقع گردید.

جناب ورقا شهید یکی از چهارایادی امرالله در دوره میثاق محسوب (کتاب عالم بهائی جلد ۱۴ صفحه ۴۴۶) و یکی از ۱۹ نفر نفوسی هستند که حضرت ولی عزیز امرالله آنان را حواریون حضرت بهاء الله ذکر فرموده اند (کتاب عالم بهائی جلد ۳ صفحه ۸۰) .

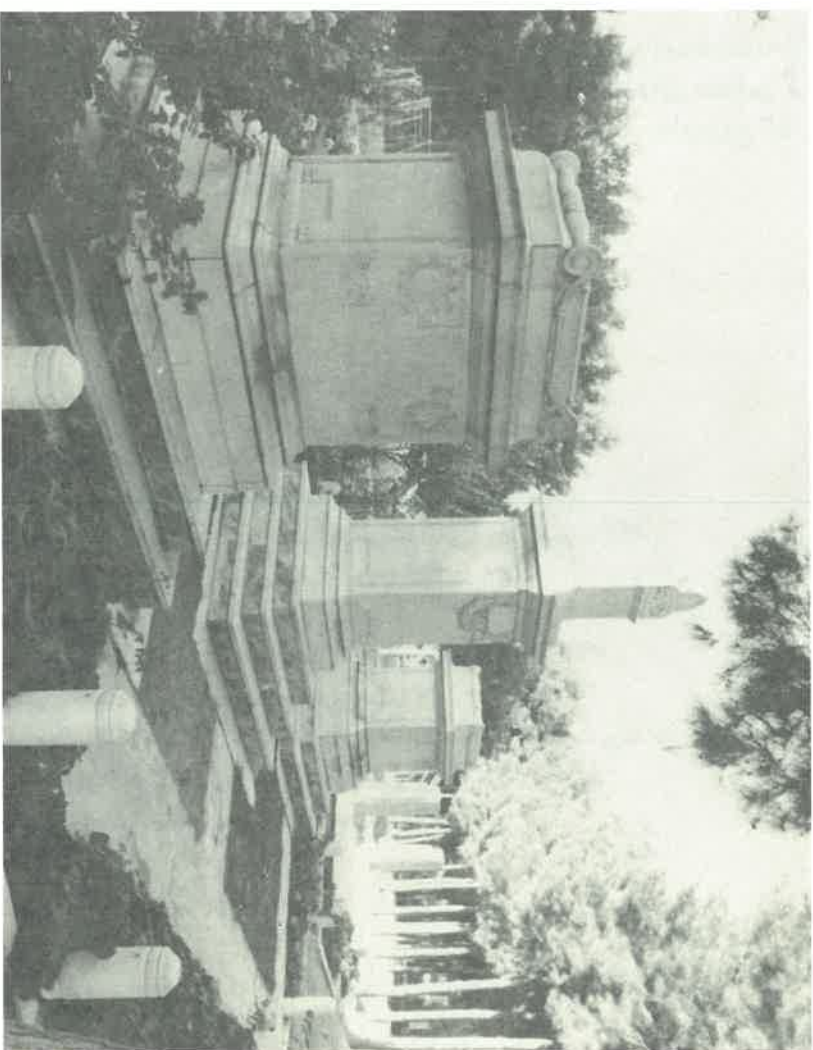
جناب ورقا اشعار بسیاری دارند که هنوز بطور یکجا و به صورت دیوان طبع و منتشر نشده و فقط قسمت هایی از آن در بعضی تألیفات از جمله مجموعه تذکرة شعراى قرن اول بهائی منعکس گردیده و همچنین استدلالیه ای از ایشان باقی مانده که آن نیز به طبع نرسیده است . جناب روح الله ورقا نیز اشعاری بسیار نغز می سروده و همچنین خط بسیار زیبایی داشته است .

منابع و مأخذ

- ۱ - تذکرة الوفاء صفحه ۲۷۲ تا ۱۳۵ .
- ۲ - خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در امریکا جلد دوم صفحه ۱۰۷ تا ۱۰۹ .
- ۳ - خاطرات جناب حاج محمد طاهر مالیری صفحه ۳۹ تا ۴۵ .
- ۴ - ظهور حضرت بهاء الله تألیف جناب ادیب طاهرزاده (ترجمه آلمانی) جلد ۱ صفحه ۳۸۷ .
- ۵ - تاریخ شهدای امر تألیف جناب ملک خسروی جلد ۳ صفحه ۴۴۲ تا ۵۴۱ .
- ۶ - تاریخچه خطی جناب آقامیرزا حسین زنجانی .
- ۷ - بهجت الصدور تألیف جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی صفحه ۴۱۲ تا ۴۲۲ .
- ۸ - حضرت نقطه اولی تألیف جناب محمد علی فیضی مطلب ۴۹ .
- ۹ - تقریرات متصاعدالی الله لقاتیه خانم درباره انقلابات زنجیان که امة الله المحترمه روحا خانم عطائی یادداشت و متصاعد الی الله جناب کاظم زاده علیه رضوان الله روی نوار ضبط نموده اند .
- ۱۰ - مجلدات عالم بهائی جلد ۳ صفحه ۸۰ و جلد ۱۴ صفحه ۴۴۶ .



مرقد ابادی امرالله جناب ولی الله رزقا ، آملان



از چپ بر راست: ۱- مرقد جناب رزقا و روح الله شهید ۲- مرقد جناب عزیزالله رزقا ۳- مرقد خانم بهیبه رزقا همسر جناب رزقا شهید. این مراقد در گلستان جارید سابق طهران قرار داشتند ولی چند سال قبل ویران شدند.